

قرآن مبین

(۷)

سوره فجر

یاسر محدّث مجتهدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره فجر

روایتی در فضیلت سوره ی فجر

الصَّادِقُ (عليه السلام) - اَقْرَأُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَ نَوَافِلِكُمْ فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَيْنِ وَ ارْغَبُوا فِيهَا رَحِمَكُمُ اللَّهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو سَامَةَ وَ كَانَ حَاضِرَ الْمَجْلِسِ كَيْفَ صَارَتْ هَذِهِ السُّورَةُ لِلْحُسَيْنِ (عليه السلام) خَاصَّةً، فَقَالَ أَلَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَ ادْخُلِي جَنَّتِي؛ إِنَّمَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (عليه السلام) فَهُوَ ذُو النَّفْسِ الْمُطْمَئِنَّةِ الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ وَ أَصْحَابُهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانِ {هُمُ الرَّاظُونَ} عَنِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ رَاضٍ عَنْهُمْ وَ هَذِهِ السُّورَةُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَ شِيعَتِهِ وَ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ (عليهم السلام) خَاصَّةً فَمَنْ أَدْمَنَ قِرَاءَةَ الْفَجْرِ كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فِي دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، صفحہ ۱۰۸

آیات ۱ تا ۵:

وَالْفَجْرِ، وَلَيَالٍ عَشْرٍ، وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ، وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرُ، هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ.

فجر:

التحقيق: انشقاق شىء حتى يخرج و يظهر شىء، كما فى انفجار الماء.

شفع:

مقاييس: يدلّ على مقارنة الشّيئين، من ذلك الشّفْع خلاف الوتر.

الحاق چیزی یا قوه‌ای به دیگری برای هدف مطلوب است، استفاده‌ی معنای زوج از همین ریشه‌ی معنایی است.

وتر:

التحقيق: هو التفرد فى قبال التشفع، و سبق أنّ الشّفْع هو الحاق شىء أو قوّة بآخر لغرض مطلوب.

سرى:

التحقيق: هو السّير سرّاً و فى خفاء.

حجر:

التحقيق: هو الحفظ بالتحديد، أى كون شىء محفوظاً و محدوداً، و هذا المعنى يختلف مفهومه باختلاف الموارد و المصاديق والصيغ. فمن مصاديق هذا المفهوم الحجر بمعنى العقل و هو الحافظ لصاحبه عن الضلال و الضرر، و جاعله محدوداً فى افكاره و اعماله.

آیات ابتدایی سوره‌ی فجر از آیات دشوار قرآن است. قول مشهور در تعیین مصداق قسم‌های ابتدایی سوره، دهه‌ی اول ذی‌الحجه است. بر این اساس مراد از فجر روز دهم (عید قربان) است؛ و مرا از شفع و وتر، روز هشتم و نهم است. بنابراین سپری شدن شب را گذری شدن شب نهم یا دهم معنا کرده‌اند.

به قول مشهور ایراد روشنی وارد است. این آیات جزء آیات ابتدایی است که بر پیامبر اکرم نازل شده است، و هنوز عملی بر امت تشریح نشده است، چه رسد به اعمال حج. مگر این‌که در نزول ابتدایی این سوره تشکیک شود، یا این‌که از باب تطبیق قائل به این قول شوند.

قول دیگر اعمالی است که مردم پیش از اسلام انجام می‌داده‌اند. این قول نیز نمی‌تواند صحیح باشد. چرا که اعمال کافران و جاهلانه چگونه می‌تواند مورد قسم خداوند متعال قرار گیرد؟!

اقوال دیگری نیز مانند دهه‌ی آخر ماه مبارک رمضان، یا حمل شفع و وتر بر نماز شب در این آیات وجود دارد؛ که همگی دارای اشکالات اساسی می‌باشند.

یک نظر نیز در میان اهل ذوق شیعه رایج است، ایشان مراد این آیات را دهه‌ی اول محرم می‌دانند. و شفع و وتر را به تاسوعا و عاشورا تطبیق می‌دهند. ریشه‌ی این قول همان روایتی است که در صدر بحث بیان گردید.

تمام این اقوال از باب تطبیق بلامانع است، اما این‌که معنای آیات را به این اقوال حمل کنیم، تحمیل بر آیات است.

آیه‌ی ۵ استفهام تقریری است. می‌فرماید آیا در این قسم‌ها، سوگندی کافی برای صاحبان عقل و خرد وجود دارد؟ آمدن این آیه پس از قسم‌های ابتدایی در این سوره، نشان دهنده‌ی اهمیت بسیار قسم‌ها می‌باشد. این‌گونه تأکید قسم‌ها در قرآن مانند ندارد. این کریمه فهم قسم‌ها را دشوارتر نیز می‌کند. چرا که فقط صاحب عقل می‌تواند این قسم‌ها را درک کند.

مطلب عمومی دیگری که از این آیات فهمیده می‌شود اهمیت قسم‌ها در قرآن است. نمی‌توان به سادگی از قسم‌های قرآن عبور کرد. این مطلب در سوره‌ی تکویر نیز بیان گردید. قسم‌ها باید در فضای کلی سوره معنا گردد. جواب این قسم‌ها در آیات نیامده است، نیامدن جواب خود تأکید دیگری بر اهمیت این قسم‌ها می‌باشد.

پس از مقدمه‌ی طولانی فوق، لازم است عرض کنیم که معنای این آیات بسیار دشوار است، و در روایات نیز معانی مختلفی بیان شده است. لذا آنچه به ذهنم می‌رسد را بیان می‌کنم، اما علم فقط نزد خدا است.

۵ آیه‌ی ابتدایی سوره‌ی فجر، و آیات انتهایی سوره در امتداد معنایی هم می‌باشند، و آیات دیگر در واقع میان پرانتز در بین این آیات است. فجر آغاز و طلوعه‌ی معارف و توحید در قلب است؛ خروج از عالم ماده و ورود به عالم تجرّد است. وقتی نور به قلب تابید، انسان رذائل درونیش را می‌بیند، که قبلاً از آن آگاه نبود. مراد از لیل این حجاب‌های ظلمانی است. آمدن عشر نشان از کثرت دارد، عرب ۹ به بعد را کثیر می‌داند. وقتی از این حجاب‌ها عبور کند، از ظلمت خویش خارج شده است، که در واقع همان آغاز معرفت نفس است. عالم در نظرش رنگ می‌بازد، خودش و خدا باقی می‌ماند، چه بسا مراد از شفع همین باشد، خود را ملحق به او دیده و عالم را نمی‌بیند. در ادامه‌ی راه خودش را نیز گم می‌کند، فقط او باقی می‌ماند، وتر به همین معنا می‌تواند باشد. او احد است. در ادامه با یک ظلمت دیگور مواجه می‌شود، که گویا کاملاً از آن بی‌خبر بوده است. این ظلمت خودی است که نمی‌خواهد فانی شود. در طی مسیر درگوشه و کنار مخفی شده و ناگهان رخ می‌نماید. عبور از این مرحله دشوار و خطیر است. این همان لیل است که باید سپری شود. مگر نه سالک تا ابد در همین حال باقی می‌ماند. اگر به سلامت از این مرحله هم عبور کرد خطاب می‌شود: *يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، ...* . چنان‌که عرض شد سیر ابتدایی آیات این سوره، نهایتش آیات پایانی است.

مرحوم مصطفوی در کتاب التحقیق مطلب نفیسی ذیل لغت وتر دارند. برداشت ایشان از آیات ابتدایی سوره‌ی فجر با آنچه عرض کردیم متفاوت است، اما نوع برداشت ایشان برای بنده بسیار جالب و با اهمیت بود. به همین جهت این چند صفحه از جلد ۱۳ کتاب عیناً آورده می‌شود.

وفي هذه الآيات الكريمة: إشارة إلى سلوك الإنسان إلى كماله وبلوغه إلى أقصى المقامات وأرفع الدرجات الروحية:

١ - الفجر: هذا إشارة إلى انشقاق من عالم المادة الصرفة، وحصول نموذج من حقيقة الإنسانيّة، بالتنبّه والتوجّه إلى عالمه وحقيقته وكماله.

٢ - ليال عشر: فيتوجّه إلى تربية النفس وإلى المجاهدة بالإنصراف عن التمايلات الدنيويّة وجلواتها وجذباتها وشهواتها الحيوانيّة، في الحلوات الفارغة

وتر ٢١

والليالي، وينقطع عن الإستيناس الماديّ، ويستأنس بالحضور والخشوع والتوجّه في الليالي الخالية عن الموانع والأغيار والعلائق.

والعشر فيه دلالة على الكثرة، حيث إنّه فوق مرتبة الآحاد، وأشرب فيه معنى الانس والصحة والمعاشرة. وتدوم هذه العشرة إلى أن يتحقق معنى الارتباط ويتثبت التوجّه والإنقطاع والخشوع في القلب.

٣ - والشّفْع: فيحصل للسالك في أثر هذا التوجّه والإنقطاع والخشوع في الحلوات، مقام ارتباط برفع الموانع والحجب الباطنيّة، فيستفيض من الأنوار الروحيّة وتتجلّى له الفيوضات الغيبيّة، ويستمدّ من نور الحقّ في كشف الحقائق والاهتداء إلى المعارف اللاهوتيّة، ويتشّفّع ويتقوّى في تكميل نفسه وفي السير إلى الحقّ المتعال والوصول إليه.

٤ - والوتر: فبالتمسك بأنوار الحقّ وبالإهداء بها يصل إلى مقام التوحيد الكامل، ويشاهد الحقّ الأحديّ، ويحصل له حقيقة مقام الإخلاص بنفي الصفات، ويرى الله عزّ وجلّ بالبصيرة الروحيّة ويشاهده فرداً مطلقاً محيطاً لا نهاية في نوره ولا حدّ له وهو الأوّل والآخِر والظاهر والباطن وهو بكلّ شيءٍ عليم.

٥ - والليل إذا يسر: وفي هذه المرتبة يتحقّق الخلوص التامّ والتوجّه والإنقطاع الكامل والتثبت الحقّ، ويحصل الجريان في استمرار الليل وهو حالة الفراغ والتجرّد والخلوص عن العلائق والأمور الدنيويّة، فيشتغل في إدامة تلك الحالة بالعمل بوظائفه الإلهيّة والخدمات الدينيّة.

والتعبير بمادّة السّري: إشارة إلى روحانيّة هذا الجريان وكونه معنويّاً.

وهذا قرينة على أنّ المراد من الليل: هو المفهوم الروحانيّ، من الفراغ والخلوّ والإنقطاع والتبتّل التامّ.

ويؤيد هذا التفسير في صدر الآية: الآية الأخيرة في السورة حيث يقول الله عز وجل:

**يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي
وَأَدْخُلِي جَنَّاتِي .**

فإنّ هذه الآية نتيجة ما يذكر في السورة وملحقة بما يبتدئ به السورة، وهذا جارٍ في أغلب السور من القرآن الكريم.

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكُمُ أَعْمَالِكُمْ -
٤٧ / ٣٥.

وتدعوا جمع بتقدير أنّ الناصبة، والجملة حالية. ولن يترككم من الوتر بمعنى الأفراد. وأعمالكم بدل من الضمير. أي لن يجعلكم وأعمالكم وتراً، والتعبير بالبدلية: إشارة إلى أنّ الله تعالى لن يفردكم وأعمالكم.

فإنّ المقصود بذاته في البدلية هو البديل ثمّ المبدل منه.

ويؤيد المعنى قوله تعالى قبلها:

**فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ... وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ... وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ... وَلَا تَبْطُلُوا أَعْمَالَكُمْ
... فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ .**

ويقول تعالى بعد الآية:

يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ... وَيُخْرِجُ أَضْغَانَكُمْ .

فإنّ هذه الأمور تدور حول الوترية والتشفيح.

فظهر أنّ التفسير بالتقص أو التضييع أو غيرها: على خلاف الحق.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَىٰ كُلًّا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ - ٢٣ / ٤٤ .

آیات ۶ تا ۱۴:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ، إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ، الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ، وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ، وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ، الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ، فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ، فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ، إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ.

وتد:

التحقيق: ادخال شىء فى محلّ و إحكامه فيه كإدخال مسمار أو خشب أو حجر فى محلّ مع الاحكام و الشّد و مفهوم الاثبات من لوازم الأصل.

داخل شدن در محلّى است به نحوى كه محكم و استوار باشد.

طغى:

مقاييس: هو مجاوزة الحدّ فى العصيان و طغى السّيل اذا جاء بماء كثير لما طغى الماء يريده خروجه عن مقدار، و طغى البحر: هاجت امواجه.

التحقيق: هو الارتفاع و التجاوز عن حدّ المتعارف مادياً أو معنوياً.

تجاوز از حدّ متعارف است، به همين جهت گفته شده است: طغى الماء، يا طغى البحر؛ وقتى امواج به ارتفاع بالاتر از حدّ عادى مى رسد.

صبّ:

مقاييس: هو اراقة الشىء، و اليه ترجع فروع الباب كلّه. من ذلك صببت الماء أصبّه صبّاً.

فرو ريختن هر چيزى است، ريزش آب نيز از همين باب است.

سوط:

مصباح: الذي يضرب به و الجمع اسواط و سباط.

مقاييس: يدلّ على مخالطة الشيء الشيء.

رصد:

صباح: الرقيب له

التحقيق: هو التهيوء و الانتظار لشيء، و هذا المعنى قريب من الترقّب في طريق امر و مقدماته، و بهذه المناسبة تفسّر المادة بالترقّب و الطريق و

المرصاد صيغة اسم آلة و هي تدلّ على ما يستعان به لفعل و يكون وسيلة لعمل و قد يكون هذا مكاناً و الترصّد يكون في الاغلب في مكان مخصوص مناسب به فيسمى ذلك المكان بالمرصاد و يعبر عنه بالفارسية بكلمة كمينگاه.

رصد به معنای آمادگی و مراقبت و انتظار چیزی را کشیدن است؛ مرصاد دالّ بر مکانی است که از آن به مراقبت و نظارت می‌پردازند. معادل خوب فارسی برای آن کمينگاه است.

آیات فوق بخش دوم سوره‌ی فجر است، سرنوشت اقوامی است که به طرق مختلف رسولانشان را تکذیب کردند.

قوم عاد همان قوم حضرت هود است. ارم شهری بوده‌است که قوم عاد در آن ساکن بودند؛ عماد ستون‌های محکمی است که خانه بر آن استوار می‌شود. خانه‌های قوم عاد ویژگیشان این بود که تا آن روز کسی مانند آنها را نساخته بود.

قوم ثمود، قوم حضرت صالح است. جابوا کندن و تراشیدن سنگ و صخره است. مراد از آیه‌ی وَتُمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ این است که خانه‌هایشان در میان کوه‌ها و صخره‌ها قرار داشت. چنان‌که در کریمه‌ی ۱۴۹ سوره‌ی شعراء آمده

است: وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ.

اوتاد جمع وتد است، دو معنا برای وتد در آیه محتمل است: اول به معنای میخ‌ها باشد، فرعون سنت سیئه‌ای داشته است، مخالفینش را با چهار میخ مصلوب می‌کرده است. دوم استعاره از سپاهیان زیاد فرعون باشد، به این جهت که باعث ثبات و استواری حکومتش بوده است. هر دو احتمال در روایات آمده است.

احتمال اول:

عَنْ أَبَانَ الْأَحْمَرِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ لِأَيْشَىءٍ سُمِّيَ ذَا الْأَوْتَادِ قَالَ لِأَنَّهُ كَانَ إِذَا عَذَّبَ رَجُلًا بَسَطَهُ عَلَى الْأَرْضِ عَلَى وَجْهِهِ وَ مَدَّ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ فَأَوْتَدَهَا بِأَرْبَعَةِ أَوْتَادٍ فِي الْأَرْضِ وَ رِيْمًا بَسَطَهُ عَلَى خَشَبٍ مُنْبَسِطٍ فَوَتَدَ رِجْلَيْهِ وَ يَدَيْهِ بِأَرْبَعَةِ أَوْتَادٍ ثُمَّ تَرَكَهُ عَلَى حَالِهِ حَتَّى يَمُوتَ فَسَمَّاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِرْعَوْنَ ذَا الْأَوْتَادِ لِذَلِكَ.

بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۳۶

احتمال دوم:

ابن عباس (رحمة الله عليه) - ذِي الْأَوْتَادِ أَي ذِي الْجُنُودِ الَّذِينَ كَانُوا يُشِيدُونَ أَمْرَهُ.

وجه اشتراک این سه قوم در آیه ۱۱ و ۱۲ آمده است: آن‌ها در شهرها طغیان کردند، طغیان گذاشتن از حد متعارف است، برای همین می‌گویند طغی الماء. و فساد بسیاری کردند.

نهایت کارشان چنین شد که تازیانه‌ی عذاب بر ایشان فرود آمد!

عبارت ابتدایی أ لم تر كيف از لحاظ معنایی بر هر سه قوم می‌آید؛ و فرعون عطف بر عاد است.

إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِ الْمُرْصَادِ، خداوند متعال همواره در حال نظاره‌ی بندگان است، او به حال بندگان بصیر است. بعید نیست که آمدن واژه‌ی مرصاد تناسب معنایی با عذاب اقوام مفسد نیز داشته باشد، چرا که معمولاً کمین کسی را می‌کشند که متخالف و نافرمان است.

آیات ۱۵ تا ۲۰:

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ، وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ، كَلَّا بَلْ لَأَ تَكْرُمُونَ الْيَتِيمَ، وَلَا تَحَاضُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ، وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا، وَتَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا.

جم:

مقایس: کثرة الشیء و اجتماعه.

آیات فوق بخش سوم سوره‌ی فجر است. انسان وقتی امتحان می‌شود و مورد ابتلاء قرار می‌گیرد، با خود می‌گوید (می‌پندارد) که خدایش او را گرامی داشته و عزیز گردانیده است. این ابتلاء اکرام و نعمت خداوند متعال است. و زمانی که ابتلاش تنگی روزی شد، با خود حدیث می‌کند که خداوند مرا خوار پنداشت و رهایم کرد.

مطالبی از این آیات قابل استفاده است:

۱. به قرینه‌ی قدر علیه رزقه در آیه‌ی ۱۶ معلوم می‌شود که مراد از اکرمه و نعمه گشایش روزی است.
۲. ابتلاء و امتحان فقط در عسر و دشواری نیست، بلکه در گشایش هم ابتلاء هست.
۳. ذات انسان این‌گونه است که فقط خودش مهم است. خود را محور همه چیز می‌داند، وقتی روزیش اندکی کم گردد، خدا را یک‌سره فراموش می‌کند.
۴. این انسان در هر دو حال گشایش و انقباض حالش بد است.
۵. امتحان با روزی بیشترین و مهم‌ترین امتحان الهی است. چرا که برای انسان کاملاً ملموس است. هر روز با روزی درگیر است. به همین جهت در آیات بسیاری موضوع روزی مطرح شده است.

۶. انسانِ اهل دنیا، سعادت و شقاوتش را در اکرام و نعمات دنیوی می‌بیند، اگر به خویش مراجعه کنیم به روشنی در خود این مفسده را می‌بینیم. وقتی مالی به ما می‌رسد، هدیه‌ی بزرگی می‌رسد، پیشنهاد کاری خوبی مطرح می‌شود و ...، در وجودمان می‌پنداریم که چه خدای خوبی داریم، این همان معنای **فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ** است. و در مقابل وقتی بر شکست می‌شویم، بیماری رخ می‌دهد، سرمایه‌مان کاهش می‌یابد و ...، با خود می‌گوییم چرا من؟! چه کردم که این اتفاقات برایم افتاد؟ این همان **فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ** است. در مورد ۴ عرض شد که هر دو حال بد است، این‌طور نیست که اولی خوب باشد و دومی بد، بلکه نشان‌دهنده‌ی اشتباه انسان در حالاتش است. حق این است که سعادت انسان در یاد خدا، ایمان، و باور حقیقی است، آن وقت است که هر دو حال برایش یکی است، و رابطه‌اش با خداوند تغییر نمی‌کند. ریشه‌ی این حال انسان در آیات بعدی بیان شده است.

شما ایتم را گرامی نمی‌دارید؛ اکرام به یتیم منحصر به امور مادی نیست، بلکه محبت همراه با رسیدگی است. چه بسا یتیمی نیاز مالی نداشته باشد، در حالی که نیاز به محبت دارد. دلیل اکرام نکردن، حب مال است، که در دو آیه‌ی قبلی بیان شد. باز موضوع رزق است، خودخواهی و شح نفس است.

آیه‌ی ۱۸ **وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ**، حض ایجاد انگیزش و برانگیختن یکدیگر بر کاری است. همان ترغیب کردن در فارسی است. می‌فرماید یکدیگر را به غذا دادن مستمندان ترغیب نمی‌کنید. آیه نمی‌فرماید چرا به مساکین غذا نمی‌دهید، بلکه می‌فرماید چرا همدیگر را به این کار تشویق و ترغیب نمی‌کنید. راه خدا رفتن، یار و همدم می‌خواهد. تنهایی انسان را از پا درمی‌آورد، علی‌الخصوص که عموم غرق در دنیا هستند؛ اگر کسی بخواهد خلاف این موج حرکت کند، تنها نمی‌تواند ادامه دهد، و دیر یا زود سرد شده، و از حرکت باز می‌ایستد. رفیق طریق نعمتی است که سیر را آسان‌تر می‌کند.

آیه ۱۹ وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا، لَمَّا یعنی یک‌باره، مراد این است که ارث را یک‌جا می‌خورید، با خود حساب نمی‌کنید که کدام بخش از این مال از آن شما است، و کدام بخش نیست. در ضمن اشاره‌ای به آیات گذشته نیز دارد، که اگر مال یتیم و مسکین هم در اموالتان باشد، آن را هم می‌خورید!

بسط در معنای ارث، می‌تواند این‌طور باشد که مال، ارث خداوند است. مالی که گمان می‌کنید اموال شما است، و با زحمت به دست آمده، مال دیگران هم هست.

آیه ۲۰ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا، آیه‌ی پایانی این دسته از آیات، و در واقع ریشه‌یابی آیات قبل است. دلیل اکرام نکردن ایتم، تشویق نکردن هم برای رسیدگی به مستمندان، و بالا کشیدن ارث دیگران، این است که مال را عاشقانه دوست دارید! جَمٌّ یعنی کثیر و عظیم. یعنی شما آن قدر مال و دنیا را دوست دارید، که معبودتان شده است. این ریشه‌ی مفاسدی است که در آیات قبلی بیان گردید. بد نیست که انسان اندکی به خویش ظنین باشد، و خود را به سادگی از مصداق این آیه خارج نکند، گاه محبت دنیا آن چنان در دل ریشه می‌دواند که اصلاً انسان باورش نمی‌شود که محبوبش شده است. و گاهی خود را انسان معنوی هم می‌پندارد! باید از کید خویش به خداوند پناه برد.

دو روایت برای معنای حُبًّا جَمًّا:

۱. علی بن ابراهیم (رحمة الله علیه) - وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا تَكْنُزُونَهُ وَلَا تُنْفِقُونَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۹۸

۲. ابن عباس (رحمة الله علیه) - تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا أَيْ كَثِيرًا شَدِيدًا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۸، ص ۱۰۰

آیات ۲۱ تا ۳۰ (انتهای سوره):

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا، وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا، وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى، يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي، فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ، وَلَا يُوثِقُ وِتْقَاهُ أَحَدٌ، يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّاتِي.

دک:

التحقیق: هو الهدم و القرع بحيث يجعله مستویاً و یزیل صورة وجوده و تشخصه و یعبّر عنه بالفارسیة بكلمة کوبیدن و از هم پاشیدن.

کوبیدن و از هم پاشیدن به نحوی که حالت شیء تغییر کند.

وثق:

مقایس: کلمة تدلّ علی عقد و إحکام.

التحقیق: هو ائتمان فی إحکام.

محکم و استوار انجام دادن کار، استعمال ریسمان هم از باب به إحکام در آوردن است.

آیه ۲۱: كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا، کلاً در ابتدای آیه به این معنا است: باورهایتان به دنیا، دنیاپرستی و پندارهایتان هرگز آن طور که فکر می کنید نیست.

کوبیده شدن سخت زمین یعنی دیگر این زمینی که شما می دیدید، و همه ی دنیا را در آن می یافتید وجود نخواهد داشت. در معنای لغوی دک بیان گردید، وقتی است که شیء، آن چنان از هم بپاشد که حالتش تغییر کند.

در آیه ۴۸ سوره ی ابراهیم آمده است: يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.

تکرار دكاً برای تأکید است.

آیه ۲۲: وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا، در جاء رَبُّكَ دو احتمال داده شده است. اول این که جاء امر ربک باشد. و دوم این که

مجاز عقلی باشد؛ چنان که مرحوم علامه طباطبایی بیان کرده است. حال باید دید مراد از جاء امر ربک چیست؟

یک اشتباهی که در معانی آیات رواج دارد، این است که به جهت دشواری معنای اولیه، معنایی دیگر برای آیه در نظر

می‌گیرند، و اصل مراد آیه را به کلی فراموش می‌کنند. در آیه ی قبل هم همین اشتباه رخ می‌دهد، دکّ به معنای کوبیده

شدن است، اما کوبیده شدن زمین به چه معنا است!؟

برای فهمیدن جاء رَبُّكَ لازم است از آیات دیگر کمک بگیریم.

آیه ی ۱۹ سوره ی انفطار: يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ.

آیه ی ۲۱۰ سوره ی بقره: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.

آیه ی ۳۳ سوره نحل: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ

كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

فضای آیه ی ۲۲ چنین است که ملائکه صف در صف حاضر می‌شوند، و امر ربّ را مشایعت می‌کنند. معنای قطعی که

فاقد ابهام باشد حتمیت امر الهی است. اما بعید نیست که ترسیم آیه دالّ بر حضور امر ربّ در صحنه ی قیامت و

مشایعت ملائکه داشته باشد. فتأمل.

آیه ۲۳: وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنْتَ لَهُ الذَّكْرَى، جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ عبارتی عجیب است، و معنایش

دشوار. در آن روز جهنّم آورده می‌شود! از جهت معنا به آیه ی ۳۶ سوره ی نازعات شباهت دارد: وَبُرْزَتِ الْجَحِيمِ لِمَنْ يَرَى

در سوره ی شعراء، آیه ی ۹۱ نیز آمده است: وَبُرْزَتِ الْجَحِيمِ لِلْغَاوِينَ، چرا گفته شده است جهنّم آورده می‌شود؟! در حالی

که باید گفته می‌شد وارد جهنّم می‌شوند. عبارات قرآن دقیق است، و لازم است در آن تأمل شود. می‌توان گفت جهنّم

خود انسان است، که آن را با خود به صحنه ی قیامت می‌برد. در آن حال است که انسان می‌فهمد چه کرده است، تازه

متوجه حقیقت می‌شود، اما این یادآوری دیگر برایش فایده‌ای ندارد.

آیه ی ۲۴: يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي، با خود می گوید ای کاش برای این زندگی حقیقی چیزی را پیش می فرستادم. در آیه ی ۶۴ سوره ی عنکبوت آمده است: وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. مراد این است که ای کاش خود را آن گونه می آوردم که به کاری بیاید، و این جهنم را با خود همراه نمی کردم. البته که می توان معنایی مطابق اذهان نیز برای آیه بیان کرد: کاش ایمان و عمل صالح برای آخرت پیش می فرستادم.

آیات ۲۵ و ۲۶: فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ، وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ، این آیات را دو جور قرائت کرده اند که دو معنای متفاوت هم ارائه می دهد. قرائت مشهور کسر ذاء در يُعَذِّبُ، و کسر ثاء در يُوثِقُ است. با این قرائت ضمیر عذاب و وثاقه به خداوند باز می گردد. و معنا چنین می شود: آن روز کسی مانند خداوند عذاب نمی کند، و کسی مانند او به بند نمی کشد. دلالت بر شدت عذابی است که خداوند می کند.

قرائت دوم ذاء و ثاء مفتوحند و مجهول، و ضمیر به انسان باز می گردد. معنی مطابق این قرائت چنین می شود: کسی مانند انسان در آن روز عذاب نمی کشد و در بند نمی افتد، یعنی هیچ کس مانند او گرفتار نخواهد بود. به نظر حقیر قرائت دوم به معنای آیات قبل نزدیک تر است، چرا که صحبت از انسان و حالتی است که پا به صحنه ی قیامت می گذارد، پس او خود است که سخت گرفتار است، و در بند عقائد و باورهای فاسدش گرفتار خواهد بود.

مطلب پایانی در خصوص آیات این که چنان که بارها عرض شد قیامت (بهشت و جهنم) هم اکنون نیز وجود دارد، و منوط به گذر زمان نیست. اگر آیات را چنین بخوانیم معنایی روشن و کاربردی خواهد داشت.

۴ آیه‌ی پایانی سوره‌ی فجر قلّه‌ی این سوره است. این آیات تقابلی است در برابر افرادی که در آیات گذشته بیان گردید. بیان انسان‌هایی است که کارشان را فقط به خدا سپرده‌اند، انشان فقط با او است، از غیرش بریده‌اند، و دنیا را یک‌سره رها کرده‌اند. اگر پایان این سوره با بیان حال این انسان‌ها به اتمام نمی‌رسید، گویا فقط وصف بدحالان را شنیده بودیم، با این آیات محتوای سوره کامل شد.

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، خطابي است که متکلم خطاب در آن نیامده است. به نفسی که آرام دارد خطاب شده است. در آیه‌ی ۲۸ است که معلوم می‌شود چه کسی او را خطاب کرده‌است و مقصدش کجا است. به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو از او، و او از تو راضی است. در پیش آمدن راضیه بر مرضیه لطیفه‌ای نهفته است. انسان می‌پندارد وقتی خدا از انسان راضی باشد، انسان هم به واسطه‌ی رضایت الهی از او راضی خواهد بود. اما نقل قرآن چیز دیگری است. انسان مخلوق و هنر خداوند متعال است، وقتی انسان به داشتن چنین خدایی راضی باشد، و با او انس و محبت داشته باشد، می‌فهمد که چه قدر مورد توجه او است. سلوک همین درک رضایت از خداوند متعال و مورد رضایت الهی بودن است؛ آن قدر شیرین است که دیگر انسان این حال را با هیچ چیز عوض نخواهد کرد. و در واقع خدا را انتخاب خواهد کرد.

وقتی انسان نفسش مطمئن شد، و راضی به خداوند متعال گردید، نتیجه‌اش در زمره‌ی بندگان درآمدن است. این صفتی است که خداند متعال پیامبرش را با آن ستوده است: أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. و در پی‌اش وارد بهشت او می‌شود. در عبارت جَنَّتِي لَطِيفَةً است که در یاء آن نهفته است. ورود مؤمن و تقریباً همه‌ی انسان‌ها به بهشت از امور مسلم قرآنی است، تعبیر بهشت من، تشریفی است که سرشار از محبت به انسان‌های الهی است. تعبیر عرفانی زیادی در این یاء شده است، فارغ از آن تعبیر، آیه به روشنی و وضوح دلالت بر محبت و انس انسان‌های معنوی با خداوند دارد. این اضافه‌ی یاء در قرآن مانند ندارد.

مرحوم علامه در الميزان درباره‌ی اين انسان عبارت زيبايی دارند:

قوله تعالى: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي» تفریع علی قوله «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ» و فيه دلالة علی أن صاحب النفس المطمئنة في زمرة عباد الله حائز مقام العبودية. و ذلك أنه لما اطمأن إلى ربه انقطع عن دعوى الاستقلال و رضي بما هو الحق من ربه فرأى ذاته و صفاته و أفعاله ملکا طلقا لربه فلم يرد فيما قدر و قضى و لا فيما أمر و نهى إلا ما أرادہ ربه، و هذا ظهور العبودية التامة في العبد ففي قوله: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» تقرير لمقام عبوديتها. و في قوله: «وَ ادْخُلِي جَنَّاتِي» تعيين لمستقرها، و في إضافة الجنة إلى ضمير التكلم تشریف خاص، و لا يوجد في كلامه تعالى إضافة الجنة إلى نفسه تعالى و تقدس إلا في هذه الآية.

روايات:

وفي الكافي : عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمد بن سليمان ، عن أبيه ، عن سدير الصيرفيّ قال: قلت لأبي عبد الله - عليه السلام- : جعلت فداك يا ابن رسول الله ، هل يكره المؤمن على قبض روحه؟ قال: لا، والله، إنّه إذا أتاه ملك الموت ليقبض روحه، جزع عند ذلك. فيقول له ملك الموت : يا وليّ الله، لا تجزع، فوالذي بعث محمّداً ، لأننا أبرّ بك و أشفق عليك من والد رحيم لو حضرك، افتح عينيك فانظر.

قال: وهو يمثّل له رسول الله و أمير المؤمنين و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمّة من ذريّتهم - عليهم السلام-. فيقال له: هذا رسول الله - صلى الله عليه و آله - و أمير المؤمنين و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمّة رفاؤك.

قال: فيفتح عينه فينظر، فينادي روحه مناد من قبل ربّ العزّة فيقول: يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إلى محمّد و أهل بيته ارجعي إلى ربّك راضيةً بالولاية مرضيةً بالشّواب فادخلي في عبادي، يعني: محمّداً و أهل بيته و ادخلي جنتي فما من شيء أحبّ إليه من استلال روحه و اللّحوق بالمنادي.

تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، جلد ١، صفحہ ٢٧٨

الصادق (عليه السلام) - وَيُنَادِي رُوحَهُ مُنَادٍ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ فَوْقَ الْأَفْقِ الْأَعْلَى وَ يَقُولُ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله) و آله (عليهم السلام) ارجعي إلى ربّك راضيةً مرضيةً* فادخلي في عبادي و ادخلي جنتي فيقول ملك الموت (عليه السلام) إنّي قد أمرت أن أخيرك الرجوع إلى الدنيا و المضى فليس شيء أحبّ إليه من إسأل روحه.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٨، ص ١١٠